

دوفصلنامه علمی پژوهش نامه حقوق اسلامی، مقاله پژوهشی، سال بیست و یکم، شماره دوم (پیاپی ۵۲)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص. ۵۱۷-۵۳۸

مواضع فقها در قبال تصویب و اجرای قانون خدمت نظام اجباری

(با تأکید بر مواضع شهید مدرس و حاج آقا نورالله اصفهانی)

(۱۳۹۴-۱۳۲۰ش)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۲۸

سیدمحمدهادی راجی*

حسین احمدی**

چکیده

نظام اجباری به تقلید از اروپا و در راستای تقویت بنیه دفاعی و ایجاد ارتشی قدرتمند در دوران قاجار، وارد نظام حقوقی ایران شد. البته نحوه برخورد فقیهان با تصویب و اجرای قانون خدمت نظام اجباری متفاوت بوده است؛ تصویب قانون خدمت نظام اجباری با موافقت و بلکه حمایت فقهایی از جمله امام جمعه خوئی و مدرس همراه بود، ولی در اجرای آن، ظاهراً مخالفت‌هایی توسط برخی از فقیهان، از جمله حاج آقا نورالله اصفهانی و میرزا صادق تبریزی رخ داد. همین امر این پرسش را مطرح می‌کند که مواضع فقهای امامیه در قبال موضوع مذکور، چه بود و چه ادله فقهی در خصوص آن ارائه می‌شد. این مقاله در جهت پاسخ به این سؤال، با شیوه‌ای توصیفی تحلیلی به بررسی موضوع پرداخته و به این نتیجه رسید که علما از جهت شرعی هیچ مخالفتی با خدمت نظام اجباری نداشتند، بلکه اصولاً حامی تصویب و اجرای آن بودند. مخالفتی که توسط برخی علما در مرحله اجرای نظام اجباری گزارش شده، با اهدافی همچون مبارزه با سیاست‌های ضددینی رضاشاه در پوشش نظام اجباری و هماهنگ ساختن مردم علیه وی بوده است. ناآشنایی مردم با نظام جدید، تسلط بر ارتش و به‌کارگیری آن در اهداف ضددینی توسط رضاشاه، برخورد خشن و نامناسب مأموران سربازگیری و فساد افسران ارتش از جمله دلایل دیگر مخالفت فقهای امامیه با خدمت نظام اجباری بوده است.

واژگان کلیدی: نظام اجباری، حاج آقا نورالله اصفهانی، سربازی، خدمت وظیفه عمومی، نظام بنیچه.

* استادیار دانشکده معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

raji@isu.ac.ir

** دانشجوی دکتری رشته حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Hossain.ahmadi@ut.ac.ir

مقدمه

تشکیل نیروی نظامی یا جنگجویانی منسجم و مقتدر همواره در طول تاریخ مورد توجه پادشاهان سرزمین‌های مختلف بوده و استفاده از جنگجویان دائم و موقت به صورت داوطلبانه یا اجباری از روش‌های معمول در طول تاریخ بوده است (عباسی، ۱۳۹۴، صص. ۱۰-۴۰؛ علی بابایی، ۱۳۸۵، صص. ۲۷-۴۷ و نوروزی فرسنگی، ۱۳۸۵، صص. ۱۷-۵۰).

پس از تحولات فکری و ساختاری در اروپا، فرانسه اولین کشوری بود که به موجب قانون مصوب ۵ سپتامبر ۱۷۹۸، از طریق اجبار عمومی شهروندان، اقدام به فراهم کردن سرباز نمود. پس از فرانسه و با توجه به تجربه موفق این کشور، کشورهای اروپایی دیگری نیز اقدام به تصویب قانون سربازگیری عمومی کردند (زنجان، ۱۳۵۵، صص. ۱۹). در ایران اولین تلاش‌ها برای سربازگیری عمومی در زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار توسط ولیعهد عباس میرزا صورت گرفت (کرونین، ۱۳۷۷، صص. ۴۵۱). پس از عباس میرزا، میرزا تقی‌خان امیرکبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) بود که مسیر تحول در ارتش و ایجاد نظام اجباری سربازگیری را به صورت جدی دنبال کرد، امیرکبیر جهت انتظام امور ارتش نظام داوطلبی را لغو کرد و روش سربازگیری را در قالب نظام «بنیچه»^۱ - که معیار اخذ مالیات نیز بود - مدون ساخت (قائم‌مقامی، ۱۳۴۶، صص. ۶۹).

پس از انقلاب مشروطه اولین قانون درباره سربازی به نام «قانون سربازگیری» در سال ۱۲۹۴ش در دوره سوم مجلس شورای ملی در هجده ماده به تصویب رسید. به موجب ماده اول این قانون، اساس قشون‌گیری دولت ایران به طرز بنیچه (خدمت اجباری خصوصی)^۲ گذارده شد. کمی بعدتر به پیشنهاد کمیسیون نظامی قرارداد ۱۹۱۹ و با تلاش رضاخان سپه‌سالار «قانون خدمت نظام اجباری» (عمومی) در سی و شش ماده در خردادماه سال ۱۳۰۴ش در دوره پنجم مجلس شورای ملی به تصویب رسید (آشنا، ۱۳۸۸، صص. ۲۶). سید حسن مدرس مهم‌ترین نماینده‌ای بود که با استدلال فقهی در حمایت از قانون خدمت نظام اجباری، تصویب آن را برای استقلال و توان نظامی کشور امری لازم و ضروری دانست و آن را برگرفته از شریعت اسلام معرفی کرد. پس از دفاع مستدل وی لایحه مذکور بدون مخالفت جدی در مجلس تصویب شد (مذکرات مجلس پنجم، جلسه ۱۴۱). اجرای قانون نظام خدمت اجباری اما به آسانی

تصویب آن نبود و مخالفت‌هایی را در اغلب شهرهای کشور به همراه داشت (آریابخشایش، ۱۳۸۸، صص. ۷۳-۷۹). مهم‌ترین و اولین مخالفت با اجرای قانون نظام اجباری در شهر اصفهان و با مهاجرت علمای اصفهان به قم، به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی صورت گرفت (عاقلی، ۱۳۷۷، ص. ۲۵۳).

همین مواضع به‌ظاهر متناقض فقیهان، در زمان تصویب و اجرای قانون مذکور، این پرسش را پیش روی قرار می‌دهد که موضع فقها در خصوص نظام اجباری عمومی چه بود و چرا چنین موضعی را اتخاذ می‌کردند.

این مقاله در پی پاسخ به پرسش فوق، مواضع فقها را درباره تصویب و اجرای خدمت وظیفه عمومی در سال‌های ابتدایی تصویب آن در مجلس پنجم و سپس اجرای آن، بررسی و تحلیل کرده و نگرش کلی ایشان را در این باره روشن می‌سازد.

لازم به ذکر است که از آنجا که فقها در موافقت و مخالفت خدمت وظیفه عمومی در مقاطع زمانی مختلف، مواضع گوناگونی داشته‌اند، تحلیل کلی دیدگاه ایشان در این باره نیازمند پژوهشی مستقل است که تاکنون به رشته تحریر درنیامده است. اگرچه پژوهش‌های گوناگونی به صورت پراکنده و هر کدام به فراخور موضوع خود به مواضع عالمان دینی در این باره اشاره کرده‌اند و در این مقاله نیز از آنها استفاده شده؛ اما هیچ‌کدام نگرش فقیهان را به صورت مستقل بررسی نکرده‌اند.

پژوهش پیش‌رو با شیوه‌ای توصیفی و تحلیلی، با بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای، مواضع فقها درباره خدمت وظیفه عمومی از اواخر دوران قاجار تا انتهای دوران حکومت رضاشاه پهلوی را بررسی می‌کند. انتخاب بازه زمانی مذکور بدین جهت است که برخی از مهم‌ترین حوادث پیرامون خدمت وظیفه در این دوران اتفاق افتاده است؛ تصویب قانون «خدمت نظام اجباری» در سال ۱۳۰۴ و پس از مدت کوتاهی اجرای آن برای اولین بار، مواضع گوناگون فقها را به‌همراه داشته است. بدین منظور مقاله پیش‌رو در دو قسمت، تصویب و اجرای قانون خدمت نظام اجباری و قیام مردم و علما را به تفکیک، بررسی می‌کند.

۱- تصویب قانون خدمت نظام اجباری و مواضع فقها در قبال آن

در این بخش به زمینه‌های شکل‌گیری نظام اجباری قبل از تصویب آن، در مجالس اول

تا چهارم شورای ملی و موضع فقها در این مجالس و سپس به فرایند تصویب قانون نظام اجباری و نقش مؤثر شهید مدرس در تصویب این قانون پرداخته خواهد شد.

۱-۱. زمینه‌های شکل‌گیری نظام اجباری

پس از آنکه ارتباط نخبگان ایرانی در زمان پادشاهان قاجار با کشورهای اروپایی بیشتر شد و نظم و هماهنگی ارتش را در کشورهای اروپایی دیدند و در مقابل نیز به عقب‌ماندگی و بی‌نظمی قوای نظامی در کشور خود پی بردند؛ راه نجات کشور از ناامنی و ازهم‌گسیختگی را در ایجاد قشون منظم یافتند. در واقع ساختن ارتشی منظم شبیه به کشورهای غربی و ایجاد نظامات موجود در کشورهای غربی در ایران را تنها راه پیشرفت و سعادت کشور می‌دانستند. از این رو بود که تفکر ایجاد قشون منظم و سربازگیری در بین نخبگان جامعه امری کاملاً پذیرفته شده بود (انتخابی، ۱۳۹۰، ص. ۱۸۳ و نجم‌آبادی، ۱۳۷۷، ص. ۳۶۴). روحانیون و عالمان دینی نیز به جهت استقلال کشور، دفاع در برابر تجاوزات بیگانگان و ظلم داخلی و جلوگیری از ناامنی، در ایجاد قشون ملی و سربازگیری و آموزش نظامی مردم متفق‌القول بودند و از آن حمایت می‌کردند (ملائی‌توانی و سهیلی، ۱۳۹۴، ص. ۲۲۳).

بدین جهت از همان ابتدای مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی توجه نمایندگان مردم و مشروطه‌خواهان به موضوع تشکیل ارتش و قشون ملی جلب شد (کاتوزیان تهرانی، ۱۳۷۹، ص. ۶۳۱ و کرونین، ۱۳۷۷، ص. ۱۱۳). نکته مورد توجه این است که نمایندگان روحانی مجلس شورای ملی اول در لزوم و تأیید تشکیل قشون ملی و اقدام به سربازگیری، از جهت دینی و شرعی، تردیدی نداشته، آن را امری لازم می‌دانستند و بر آن تأکید داشتند. به عنوان نمونه، حاج میرزا یحیی امام جمعه، از نمایندگان روحانی مجلس اول^۳، دیدگاه خود را درباره لزوم سربازگیری و ایجاد قشون منظم و مقتدر چنین بیان کرد:

«این مملکت، مملکت شیعه است، اما چرا هشت ماه پس از تجاوز عثمانی کسی در اندیشه اعزام قشون برای مقابله با آنها نیست؟ اگر فردا یک دولت قوی‌تر به کشور حمله کند چه خواهید کرد؟ چرا سرباز درست نمی‌کنید؟ چرا در فکر قشون نیستید؟ اول بیایید پسر مرا به سربازی بگیرید. همه آقایان حاضرند فرزندشان را برای حفظ

اسلام و مملکت به سربازی بفرستند» (مشروح مذاکرات مجلس اول شورای ملی، جلسه ۱۸۱، ۲۸ رمضان ۱۳۲۵ق).

مسئله ایجاد قشون ملی در مجلس اول تا جایی پیش رفت که احتشام‌السلطنه که پس از صنیع‌الدوله به ریاست مجلس رسیده بود، طرح سرشماری در تهران و سایر ولایات را به مجلس پیشنهاد داد تا از این طریق بتواند مانند کشورهای اروپا و عثمانی قانون نظام اجباری را در مجلس به تصویب برساند (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷، ص. ۲۲۳). با اینکه روشنفکران و عالمان دینی بر تصویب قانونی جهت ایجاد ارتش ملی اتفاق نظر داشتند، اما به دلیل مخالفت شاه و هواداران وی در مجلس و آشفتگی اوضاع کشور، این طرح در مجلس اول به فرجام نرسید (ملائی‌توانی و سهیلی، ۱۳۹۴، صص. ۲۱۸-۲۲۱).

«قانون سربازگیری» برای نخستین بار در نهم عقرب (آبان) سال ۱۲۹۴ش (۲۳ ذیحجه سال ۱۳۳۳ق) در جلسه هفتاد و هشتم مجلس شورای ملی سوم به تصویب رسید. این قانون مشتمل بر هجده ماده بود که اساس قشون‌گیری در ایران را بر مبنای بنیچه قرار داده بود.^۴

۱-۲. مواضع فقها در قبال تصویب قانون خدمت نظام اجباری

سرانجام لایحه نظام اجباری که شورای عالی قشون با تشکیل جلسات متعدد و مطالعه قوانین سایر کشورها و با شرکت سردار سپه در جلسات کمیسیون، تهیه کرده بود به مجلس داده شد. در شور اول، این لایحه با مخالفت‌هایی روبرو شد و به کمیسیون فرستاده شد (عاقلی، ۱۳۷۷، ص. ۲۱۶). سردار سپه که عزم خود را در تصویب این قانون جزم کرده بود چند شب متوالی به دیدار سیدحسن مدرس رفت و از وی خواست که به هر نحو شده است این قانون را در مجلس به تصویب برساند (حکمت، ۱۳۵۲، ص. ۲۵ و ۲۶ و عاقلی، ۱۳۷۷، ص. ۲۱۶). در جلسه مورخ ۱۶ آذر ۱۳۰۴ لایحه نظام اجباری مجدداً در دستور کار مجلس قرار گرفت. این بار به یمن رایزنی‌های سردار سپه با نمایندگان، روح کلی مجلس با نظام اجباری موافق بوده و مخالفت خاصی صوت نگرفت (مذاکرات مجلس شورای ملی پنجم، جلسه ۱۴۲). شهید مدرس در جلسه مذکور ضمن نطق مفصلی از لایحه نظام اجباری دفاع کرده و پس از سخنرانی

وی لایحه مذکور به راحتی در مجلس به تصویب رسید. استدلال اصلی شهید مدرس حول محور حکم و جوب جهاد در اسلام بود. وی نظام وظیفه عمومی را مقدمه‌ای جهت انجام فریضه جهاد و سبب استقلال و اقتدار کشور دانست. مدرس با واجب شمردن آموزش نظامی و توانایی برای دفاع از حدود و ثغور مسلمین، منکر چنین امری را منکر ضروریات اسلام و کافر دانست. با چنین دفاعی از جانب شخصی چون مدرس تلویحاً باب مخالفت با لایحه مذکور در مجلس بسته شد. وی همچنین اضافه کرد تنها مسلمانان را می‌توان به خدمت وظیفه عمومی اجبار کرد، چرا که جهاد بر غیر مسلمانان واجب نیست و نمی‌توان آنها را به این امر مجبور کرد.^۵

استدلال شهید مدرس در توجیه نظام اجباری، مبتنی بر مقدمه واجب بود. ایشان علاوه بر اجبار به واجب یعنی جهاد، اجبار به مقدمه واجب را نیز جایز دانسته‌اند. همچنین جهاد از واجبات کفایی بوده و حتی اجبار همه افراد به اصل آن نیز به آسانی قابل پذیرش نیست؛ به طریق اولی اجبار به مقدمه آن نیز تابع اصل واجب خواهد بود. از این جهت استدلال شهید مدرس مبتنی بر مقدمه واجب قابل نقد به نظر می‌رسد (جهت بررسی تفصیلی استدلال شهید مدرس و نقد و بررسی آن، ر.ک: احمدی، ۱۳۹۸، صص. ۷۸-۸۰).

میان تصویب قانون نظام اجباری در مجلس و اجرای آن حدود پانزده ماه به طول انجامید، بدین صورت که قانون نظام اجباری در ۴ خرداد ۱۳۰۴ به تصویب رسید و در آبان ۱۳۰۵ به اجرا درآمد (آریابخشایش، ۱۳۸۸، ص. ۶۴). در این مدت تغییرات مهمی در نظام سیاسی کشور اتفاق افتاد که مهم‌ترین آن الغای سلسله قاجار و تأسیس حکومت سلسله پهلوی به پادشاهی رضاخان توسط مجلس شورای ملی بود. رضاخان پس از فراغت از انتقال حکومت به خود بلافاصله به فکر اجرای قانون نظام اجباری افتاد. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که تصویب قانون خدمت نظام اجباری، با حمایت فقیهی همچون شهید مدرس انجام شد و علمای حاضر در مجلس شورای ملی نه تنها با لایحه مذکور مخالفت نکرده، بلکه از طرف آنها تشویق و حمایت نیز صورت گرفته است.

۲. اجرای قانون خدمت نظام اجباری و مواضع فقها در قبال آن

اجرای قانون نظام اجباری به آسانی نبود. مردم در شهرهای مختلف نسبت به اجرای

قانون نظام اجباری دست به اعتراض زدند، بازارها را تعطیل کردند و اعتراض خود را نزد علمای شهر بردند، یکی از مهمترین عواملی که منجر به اعتراضات گسترده شد برخورد نامناسب و خشن مأموران سربازگیری با مردم بود (آریابخشایش، ۱۳۸۸، ص. ۷۳، ۷۸ و ۷۹؛ ذکاوت، ۱۳۹۲؛ نیازی و شالچی، ۱۳۹۲، ص. ۱۳۷ و ۱۳۸ و نیکبخت، ۱۳۸۷، ص. ۴۱۲). سربازخانه‌ها از وضعیت مناسبی برخوردار نبودند، فساد مالی و اخلاقی بین افسران رایج بود و سربازان مجبور بودند هزینه عیاشی افسران فاسد را بپردازند (یکرنگیان، ۱۳۸۴، ص. ۳۷۵). سربازان زیادی از محل خدمت فرار می‌کردند و بسیاری از خانواده‌ها از معرفی فرزندان خود به دایره سربازگیری خودداری می‌کردند، مأموران سربازگیری سرپرست خانواده‌ای که دارای مشمول بود را زندانی و شکنجه می‌کردند تا فرزند خود را معرفی کند (نیکبخت میرکوهی و صدیقی نخجوانی، ۱۳۸۳، ص. ۱۸۱). مهم‌ترین اعتراضی که منجر به مهاجرت تعداد زیادی از روحانیون شهرهای مختلف به قم شد، در اصفهان و به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی به وقوع پیوست. قیام مردم اصفهان به رهبری حاج آقا نورالله و مهاجرت علمای اصفهان به قم که منجر به پیوستن تعداد زیادی از روحانیون شهرهای مختلف به آنها شد، مهمترین قیامی بود که در برابر نظام اجباری صورت گرفت و از این جهت تحلیل این قیام و انگیزه رهبران آن اهمیت به‌سزایی دارد. لذا در ادامه به این قیام و تحلیل آن پرداخته می‌شود.

۲-۱. قیام علما و مردم اصفهان به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی

مردم اصفهان در اعتراض به اجرای قانون نظام اجباری به منزل حاج آقا نورالله اصفهانی پناه آورده و از وی خواستند که از اجرای قانون مذکور جلوگیری کند. حاج آقا نورالله سعی کرد مردم را آرام کند، اما مراجعات مکرر مردم باعث شد پس از استخاره، به قم مهاجرت کند و برای انجام خواسته‌های مردم با دولت مذاکره کند (بصیرت‌منش، ۱۳۹۲، ص. ۲۹۷ و مکی، ۱۳۵۷، ج ۴، ص. ۴۲۵). به همین منظور حاج آقا نورالله و تعدادی از مردم و علمای اصفهان به قصد مهاجرت به قم اصفهان را ترک کرده، نامه‌هایی را به علمای شهرهای مختلف نوشته و از آنها خواستند که به مهاجرین بپیوندند (اسماعیلی، ۱۳۷۵، ص. ۹). از شهرهای شیراز، کاشان، همدان و خراسان تعدادی از علما و روحانیون به نهضت پیوسته و بنیان‌های آن را محکم کردند (نجفی، ۱۳۷۸، ص. ۲۴۱). از تبریز نیز

روحانی مجاهد، آیت‌الله میرزا صادق تبریزی به همراه دیگر علما قصد پیوستن به مهاجرین را داشت که به علت بعد مسافت موفق نشد به نهضت بپیوندد و پس از به شهادت رسیدن حاج آقا نورالله به قم رسید و در مراسم ختم ایشان شرکت کرد. آیت‌الله میرزا صادق تبریزی اگرچه عملاً موفق نشد به نهضت علمای اصفهان برسد اما حرکت او به قم، وی را برای قیامی دیگر که تقریباً یکسال پس از مهاجرت علمای اصفهان در تبریز روی داد، آماده کرد^۱ (مرسلوند، ۱۳۶۹، صص. ۳۰۱-۳۰۲).

حاج آقا نورالله اصفهانی خود از پیش‌آهنگان دفاع از کشور در مقابل بیگانگان در بعد اجتماعی، نظامی و اقتصادی بود و در این راستا علاوه بر ارشاد و رهنمود مردم، به میدان عمل نیز وارد شدند (برای مطالعه اقدامات انجام‌گرفته توسط حاج آقا نورالله در راستای مبارزه اقتصادی، اجتماعی و نظامی با استعمار خارجی و استبداد داخلی ر.ک: امینی، ۱۳۸۵، صص. ۲۶-۵۴ و نجفی، ۱۳۷۸، ف. اول و دوم)؛ تأسیس شرکت «اسلامیه» به منظور مبارزه با استعمار اقتصادی بیگانگان (ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ص. ۱۳۸)، تأسیس قشون ملی با نام «فدائیان» و رژه ۵۰ هزار نفری در مقابل حاج آقا نورالله و سابقه مبارزه با استبداد حاکم بر اصفهان در ماجرای پیروزی مشروطه‌خواهان و استبداد صغیر و حکومت رسمی وی بر منطقه اصفهان در همان دوران (صفایی، ۱۳۵۲، صص. ۱۴۰-۱۶۷)، همه گواهی بر اشراف حاج آقا نورالله درباره مسائل نظامی و درک اهمیت نیروی نظامی منظم در حفظ استقلال و اقتدار کشور است. حاج آقا نورالله همچنین در کتاب «مقیم و مسافر» که به نوعی رساله حکومتی وی محسوب می‌شد، فتاوی‌ای مراجع وقت، درباره وجوب دفاع از سرزمین اسلامی و بذل جان و مال در راه حفظ حدود و ثغور کشور اسلامی در مقابل بیگانگان را آورده است (اصفهانی، ۱۳۷۸، صص. ۱۱-۱۲).

این موارد نشان‌دهنده آگاهی و تسلط وی بر منابع و مسائل فقهی پیرامون جهاد و اهمیت آن از منظر شریعت اسلام است. ذکر نکات فوق می‌تواند در تحلیل قیام ایشان بسیار مفید اثر واقع شود و به مخاطب کمک کند که آیا حاج آقا نورالله از منظر فقه اسلامی با نظام اجباری مخالفت کرده یا عوامل دیگری در این زمینه نقش داشته‌اند.

به هر حال، مهاجرت علمای اصفهان به قم در مخالفت با نظام اجباری، از تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۰۶ آغاز و به مدت ۱۰۵ روز تا ۴ دی‌ماه همان سال نیز ادامه یافت (مکی، ۱۳۵۷، ج ۴، ص. ۴۳۴). ولی در قضیه اعتراض به نظام اجباری، از طرف مراجع وقت

همراهی لازم با مهاجرین به عمل نیامد (میراحمدی و جباری‌نصیر، ۱۳۸۸، صص. ۱۷۷-۱۷۹)، البته عدم همراهی مراجع می‌توانست دلایل مختلف داشته باشد؛ از جمله اینکه رضاشاه تازه به حکومت رسیده بود و مراجع که قبل از رسیدن رضاخان به حکومت، رابطه مناسبی با وی داشتند تمایل نداشتند در ابتدای حکومت، رابطه ایشان با رضاشاه دچار ضعف و گسست شود (خواجه نوری، ۱۳۵۸، ص. ۱۰۰)؛ یکی دیگر از این دلایل می‌توانست این باشد که مراجع وقت نظام اجباری را که موجب اقتدار ارتش بود، دلیلی موجه برای تقابل با رضاشاه نمی‌دانستند؛ دیگر اینکه مراجع اهتمام هر چه بیشتر خود را به حفظ و تقویت حوزه علمیه گماشته بودند و آن را از مسائل دیگر مهم‌تر می‌دانستند (رضوی، ۱۳۹۳، ص. ۸۷).

شیخ عبدالکریم حائری مدیر حوزه عملیه قم اگرچه از مهاجرین استقبال و پذیرایی کرد، اما با عذرخواهی از شهر خارج شد و بدین وسیله بی‌طرفی خود را نسبت به قضیه مهاجرت نشان داد. سید ابوالحسن اصفهانی که از مراجع نجف بود، در پاسخ به نامه مهاجران هرگونه اصلاح را از طریق مقام سلطنت دانست و مهاجران را به همراه کردن مقام سلطنت با خواسته‌های خود دعوت کرد. آیت‌الله نائینی نیز اگرچه اجرای نظام اجباری را موجب تنفر عامه و تحصن مردم در سفارتخانه‌های بیگانه و دخالت آنها می‌دانست، اما با هرگونه اقدام سخت و تحریک‌برانگیز مخالف بوده و معتقد بود باید با مقام سلطنت با نرمش رفتار کرد (بصیرت‌منش، ۱۳۹۲، ص. ۲۲۴ و علوی، ۱۳۷۰، ص. ۳۳۳).

شهید مدرس که در زمان مهاجرت علمای اصفهان از مخالفان جدی رضاشاه بود، در جلسه‌ای در شهر قم در حضور مهاجران، نظام اجباری را امری مشروع دانست که برای همه افراد ضروری است و اعتراض به آن را امری غیر منطقی توصیف کرد. شهید مدرس از علمای مهاجر خواست که سطح خواسته‌های خود را محدود به لغو نظام اجباری نکنند و با اساس دیکتاتوری و حکومت ظالمانه رضاشاه مخالفت کرده و ریشه ظلم را قطع کنند (باقی، ۱۳۷۰، ص. ۱۷۱ و ۱۸۰ و مدرسی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص. ۲۴۸). هیئت علمای تهران (شامل سیدمحمد بهبهانی، سیدرضا فیروزآبادی و میرزا هاشم آشتیانی) نیز با پاسخی محترمانه از پیوستن به مهاجران خودداری کردند که موجب ناراحتی هیئت مهاجر شد (نجفی، ۱۳۷۸، صص. ۴۱۴-۴۱۵).

۲-۳. انگیزه‌های اصلی قیام علمای اصفهان

اسناد به جا مانده از قبل و حین مهاجرت به خوبی نشان می‌دهد خواسته اصلی هیئت مهاجر اصفهان در واقع صرفاً لغو نظام اجباری نبوده است، بلکه اهداف مهم‌تری از مهاجرت داشته‌اند و نظام اجباری را بهانه‌ای برای مقابله با رضاشاه و نشان دادن قدرت روحانیت به رضاشاه قرار داده‌اند. شاید یکی از دلایلی که همکاری و همراهی لازم از طرف مراجع وقت صورت نگرفت نیز همین امر باشد، چرا که ایشان نظام اجباری را بهانه خوبی برای مقابله با رضاشاه نمی‌دانستند و به همین دلیل از ورود مستقیم به این ماجرا خودداری کردند. در ادامه به دلایلی که این ادعا را ثابت می‌کند پرداخته خواهد شد:

الف. حاج آقا نورالله در جریان مشروطه و پس از آن در دوران به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه قاجار، استبداد صغیر و پس از به قدرت رسیدن رضاخان، با شهید مدرس ارتباط وثیقی داشته است (امینی، ۱۳۸۵، ص. ۳۲). بعید است در ارتباط با شهید مدرس از اقدامات ضد دینی رضاشاه و اینکه رضاشاه عاملی برای اجرای مقاصد انگلیس است بی‌خبر بوده باشد. شهید مدرس که به واقع قهرمان ایستادگی در برابر زورگویی‌ها و اقدامات دین‌ستیزانه رضاشاه است، علت مخالفت خود با رضاشاه را اجرای سیاست‌های انگلیس در کشور توسط وی می‌دانست (شهید آیت‌الله مدرس به روایت اسناد، ۱۳۷۸، ص. ۲۰)، بنابراین بعید نیست که همان‌گونه که برخی از نویسندگان ادعا کرده‌اند (مدرسی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص. ۸)، شهید مدرس یکی از عوامل تحریک علمای اصفهان برای مقابله با رضاخان بوده باشد و در این صورت مشخص است که هدف قیام صرفاً لغو نظام اجباری نبوده، بلکه اصل مبارزه با رضاخان است که باعث قیام علمای اصفهان شده است.

شهید مدرس نیز که خود از موافقان و مدافعان نظام اجباری بود؛ در عین حال از قیام علمای اصفهان حمایت کرد و ضمن نامه‌ای از آنها خواست که هدف اصلی خود را که مبارزه با اصل حکومت رضاشاه است آشکار کنند. وی در نامه‌ای خطاب به علمای مهاجر با کنایه به آنها گوشزد کرد که باید مقصود اصلی خود از قیام را آشکار کنند و صرفاً به مباحث جزئی نپردازند (مکی، ۱۳۵۹، ج ۲، ص. ۷۶۸). همچنین شهید مدرس در سفری به اصفهان وقتی درباره علت موافقت با نظام اجباری مورد سؤال و اعتراض مردم

قرار می‌گیرد، در پاسخ می‌گوید بگذارید اسلحه به دست مردم بیفتد آن وقت می‌توان همه کار کرد (عاقلی، ۱۳۷۷، ص. ۲۴۹)، این عبارت نشان می‌دهد مدرس نیز اگرچه با اصل نظام اجباری موافق بوده است اما آن را راهی جهت مقابله با رضاشاه می‌دانسته است. همه این موارد نشان می‌دهد قبل از قیام، زمینه‌سازی جهت مبارزه با رضاشاه لازم بوده و نظام اجباری بهانه‌ای بوده است برای عملی کردن قیام علیه رضاشاه.

ب. خواسته‌های شش‌گانه علمای مهاجر از دولت؛ که دولت نیز پس از خواسته‌های مذکور به علما قول همکاری و رفع نگرانی ایشان را داد، مشخص می‌کند که علما خواسته‌های دیگری داشته‌اند که بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر از نظام اجباری بوده است. این خواسته‌های شش‌گانه عبارتند از: جلوگیری یا اصلاح و تبدیل نظام اجباری؛ اعزام پنج نفر از علما مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی برای نظارت بر مصوبات مجلس شورای ملی؛ جلوگیری کامل از منهیات شرعیه؛ ابقا و تثبیت محاضر شرع؛ تعیین یک نفر به سمت ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ و جلوگیری از نشر اوراق مضره و اصلاح برنامه‌های مدارس بیگانگان^۶ (اسماعیلی، ۱۳۷۵، ص. ۱۱). آن‌گونه که از متن نامه مذکور مشخص است، هیئت علمای مهاجر لزوم وجود قشون مقتدر برای مملکت را امری دانسته‌اند که هیچ عاقلی نمی‌تواند با آن مخالفت کند، اما به دلیل ناآشنایی مردم با اصول قشون‌گیری جدید درخواست لغو یا اصلاح آن را داشته‌اند. بنابراین لغو نظام اجباری که به دلیل ناآشنایی مردم با اصول قشون‌گیری جدید است، در مقابل خواسته‌های دیگر علما که یکی از آنها نظارت پنج تن از علماء طراز اول بر قوانین مجلس است نمی‌تواند چندان اهمیتی داشته باشد، چرا که با وجود نظارت علما بر قوانین مجلس امکان تصویب هرگونه قوانینی که بر خلاف اسلام باشد از بین خواهد رفت و اهمیت این موضوع به مراتب از لغو نظام اجباری بیشتر بوده است.

ج. آن‌گونه که گفته شد حاج آقا نورالله خود از پیشگامان مبارزه با دخالت اقتصادی و نظامی بیگانگان در کشور بوده و در این راستا به تأسیس قشون ملی (فدائیان) نیز اقدام کرده است، تا جایی که نیروی نظامی منظمی متشکل از پنجاه هزار نفر را تشکیل داده است؛ بنابراین بعید به نظر می‌رسد که وی با اصل نظام اجباری که کشور را دارای نیروی نظامی منظم و آماده‌به‌کار می‌کرده مخالف بوده باشد، بلکه به نظر می‌رسد انگیزه دیگری

وی را بر ضد نظام اجباری برانگیخته است و آن موضوع تسلط رضاشاه بر ارتش بوده است. اینکه ارتش منظم و دارای قدرت و توان نظامی در اختیار چه کسی باشد موضوع مهمی است که نمی‌توان از آن غفلت کرد. حاج آقا نورالله قبل از جریان مهاجرت به قم برخوردارهایی با رضاخان داشته است که نشان می‌دهد وی با روحیه استکباری و استبدادی رضاخان به خوبی آشنا بوده و رابطه خوبی با رضاخان نداشته است (بصیرت‌مثنی، ۱۳۹۲، ص. ۲۹۸ و نجفی، ۱۳۷۸، ص. ۳۶۳)، همچنین نزدیکی وی به مدرس (امینی، ۱۳۸۵: ۳۲) نیز در شناخت او از رضاخان بی‌اثر نبوده است.

د. نامه‌های رد و بدل شده بین هیئت مهاجرین و دولت و علمای سایر شهرها نشان‌دهنده این واقعیت است که خواسته واقعی علمای مهاجر صرفاً لغو نظام وظیفه نبوده بلکه به صورت کلی به اقدامات ضد دینی دولت، ترویج فرهنگ غرب و خودباختگی در مقابل بیگانگان اعتراض داشته‌اند. در نامه‌هایی که هیئت مهاجر و علمای خراسان خطاب به علمای کرمان برای پیوستن به مهاجرین، نوشته‌اند اساساً سخنی از نظام اجباری به میان نیامده است بلکه از غربت اسلام و هجوم طبقات ملاحظه و زنادقه به دین و در خطر بودن اصل اسلام سخن گفته شده است (اسماعیلی، ۱۳۷۵: ۲۰)، اگر خواسته اصلی و محوری علمای مهاجر لغو نظام اجباری بود، طبیعتاً باید در نامه‌های خود به علمای سایر شهرها از مضرات نظام اجباری و لزوم و اهمیت لغو آن سخن گفته می‌شد، نه اینکه در نامه‌ها حتی اسمی از نظام اجباری برده نشود. با دقت در نامه‌های مذکور مشخص می‌شود که هدف اساسی علما حفظ دین و جلوگیری از آسیب رسیدن به دین بوده و در این راستا نظام اجباری، بهانه‌ای برای قیام علیه رضاشاه قرار گرفته است. این نکته به خوبی نشان می‌دهد که حاج آقا نورالله شناخت دقیقی از رضاخان و اهداف او داشته است و پیش‌بینی می‌کرده است که رضاخان چه اهدافی را در حکومت دنبال خواهد کرد. بنابراین همان‌گونه که برخی از نویسندگان تصریح کرده‌اند (فقیه‌حقانی، ۱۳۸۴، ص. ۳۰۷ و نجفی، ۱۳۷۸، صص. ۲۳۲-۲۳۳) می‌توان گفت که نظام اجباری که نارضایتی عموم مردم را به دنبال داشت، بهترین بهانه برای قیام علیه رضا شاه بود، چراکه مردم هنوز شناخت درستی از رضاخان و اهداف او نداشتند و از طرف دیگر نیز قیامی که پشتوانه مردمی نداشته باشد نمی‌تواند به سرانجام برسد. به همین دلیل لغو نظام اجباری که از پشتوانه

مخالفت مردمی برخوردار بود بهانه مناسبی برای همراهی مردم با علما در مخالفت با رضاخان بود.

هـ نکته مهم دیگری که در اعتراض مهاجرین اصفهان به اجرای نظام اجباری وجود دارد این است که، استدلال آنها در لغو نظام اجباری هیچ‌گاه جنبه فقهی به خود نگرفت و صرفاً به دلیل مصلحت جامعه و ناآشنایی مردم با نظام جدید و بودن داوطلب به تعداد کافی برای قشون عمومی، خواستار لغو نظام اجباری شدند. به عبارت دیگر در هیچ‌کدام از نامه‌های هیئت مهاجر سخنی از مخالفت نظام اجباری با شریعت به میان نیامده است بلکه اصل وجود قشون نیرومند را امری لازم و ضروری دانسته‌اند (اسماعیلی، ۱۳۷۵، ص. ۱۱) ولی اجرای نظام جدید سربازگیری را با توجه به وضعیت جامعه آن روز به صلاح نمی‌دانستند. در مقابل، دولت در دفاع از نظام اجباری به مبانی دینی استناد کرده و لزوم داشتن قشون منظم و ارتش مقتدر را مورد تأیید و توصیه دین دانسته (بصیرت‌منش، ۱۳۹۲، صص. ۲۹۷ و ۳۰۲) و هیچ ردی بر این استدلال دولت از طرف هیئت مهاجر بیان نشده است، بلکه در برخی از اسناد تأییداتی نیز از طرف مراجع وقت، در لزوم نظام اجباری و مفید بودن آن موجود است؛ به عنوان مثال معاون کنسولگری ایران در نجف در تلگراف خود به دولت درباره نتیجه مذاکرات با مراجع نجف آورده است که سیدابوالحسن اصفهانی مسئله نظام اجباری را موجب فایده دولت دانسته و بیان کرده که نظام اجباری هیچ منافاتی با شرع مقدس نداشته بلکه ممدوح نیز است؛ همچنین آیت‌الله حائری مدیر حوزه عملیه قم نظام اجباری را موجب پاسداری از موجودیت مرزهای اسلامی و وظیفه‌ای واجب دانسته است (شکیب، ۱۳۷۲، ص. ۱۶۸ و منظورالاجداد، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۴).

و. دیگر آنکه، حق علما و فقهای شیعه در اعلان جنگ و صلح و فرمان جهاد با فرماندهی رضاخان بر ارتش از علما گرفته می‌شده و عملاً اعلان جهاد و بسیج نیروها به دست رضاخان و ارتش تحت فرماندهی او قرار می‌گرفته است (نیازی و شالچی، ۱۳۹۲، ص. ۱۴۰) و از آنجا که رضاخان نیز عامل اجرای سیاست‌های انگلیس بوده، جوانان کشور عاملی جهت کمک به اجرای سیاست‌های ضد دینی انگلیس قرار می‌گرفتند و لذا نه تنها حق علما در صدور فرمان جهاد از دست ایشان گرفته می‌شده، بلکه عملاً جهاد که امری

مقدس در اسلام تلقی شده، در جهت عکس هدف واقعی خود قرار می‌گرفته است. به علاوه جوانانی که تحت فرماندهی رضاشاه آموزش نظامی می‌دیدند، با توجه به روحیه رضاشاه به مرور از تعلیمات دینی و اعتقادات اسلامی خود فاصله می‌گرفتند. لذا برخی معتقد بودند که علت مخالفت علما با نظام اجباری این بود که رضاشاه به بهانه نظام اجباری قصد داشت جوانان مردم را ضد دین بار بیاورد (رضوی، ۱۳۹۳، ص. ۸۶).

ز. منطقی نیست، صرفاً به دلیل لغو نظام اجباری که با حمایت ویژه شهید مدرس، به تصویب مجلس شورای ملی نیز رسیده، حدود سیصد نفر از عالمان برجسته، از اصفهان طی چند ماه به قم مهاجرت کرده و از علمای سایر شهرها نیز درخواست کنند که به آنها بپیوندند (نجفی، ۱۳۷۸، ص. ۲۲۳)، در حالی که در آن زمان نظام اجباری یکی از راه‌های مفید برای تشکیل ارتشی قدرتمند محسوب می‌شده است.

دلایل مشروح بالا نشان‌دهنده این امر است که قیامی که در دوران رضاشاه به عنوان بزرگ‌ترین قیام علیه نظام اجباری دانسته شده، در واقع اهدافی جز نظام اجباری نداشته است و نظام اجباری اگرچه به دلایلی که مستقیماً مربوط به اصل آن نمی‌شد، مورد اعتراض برخی از فقها واقع شده، اما هیچ دلیلی در اعتراض علما به نظام اجباری مبنی بر غیرشرعی بودن یا مخالفت نظام اجباری با دین از طرف علمای معترض به نظام اجباری و هیئت مهاجر به قم، ارائه نشد.

نتیجه‌گیری

قانون خدمت نظام اجباری (عمومی) در خرداد ماه سال ۱۳۰۴ش در پی تلاش رضاخان پهلوی در مجلس شورای ملی پنجم به تصویب رسید. شهید مدرس به عنوان یکی از فقهای مبرز آن زمان که در مجلس حضور داشت، با دفاع قاطع خود از خدمت نظام اجباری و ایجاد ارتباط بین سربازی و مفهوم جهاد در اسلام، مؤثرترین نقش را در تصویب قانون مذکور ایفا کرد. سایر فقها نیز از تصویب این قانون حمایت کرده و برخی نیز مخالفتی را با آن ابراز نکردند. البته اجرای قانون خدمت نظام اجباری با مقاومت‌هایی از طرف مردم و علما در شهرهای مختلف مواجه شد. کانون اعتراضات در شهر اصفهان و به رهبری حاج‌آقا نورالله اصفهانی و در پی مهاجرت مردم و علمای شهرهای مختلف به شهر قم شکل گرفت. تحلیل مدارک و اسناد به‌جامانده از قیام

به خصوص خواسته‌های شش‌گانه هیئت مهاجر از دولت، نشان‌دهنده این واقعیت است که قضیه مهاجرت به قم اصولاً حرکتی سیاسی در اعتراض به اقدامات استبدادی و ضد دینی رضاشاه پهلوی بوده و مقصود اصلی آن مخالفت با اصل نظام اجباری نبوده است؛ آنچنان که نه تنها در هیچ سندی دلیل مبنی بر مخالفت نظام اجباری با شرع مقدس از طرف علما و مراجع وقت بیان نشده است بلکه مراجع عصر نیز از ورود جدی به قضیه مهاجرت و مخالفت با نظام اجباری خودداری کردند؛ در این میان اجرای قانون خدمت نظام اجباری که به دلیل ناآشنایی مردم و برخورد نامناسب مأموران حکومت با نارضایتی مردم همراه شده بود، عاملی مهم در همراهی مردم با قیام علیه رضاشاه محسوب می‌شده و علما از این نارضایتی جهت قیام علیه اقدامات ضد دینی رضاشاه و نشان دادن قدرت روحانیت به حکومت استفاده کردند. لذا می‌توان گفت که فقها با اجرای قانون خدمت نظام اجباری نیز مخالفتی نداشتند، بلکه مخالفت‌های ابراز شده، با دلایل دیگری بوده که در متن مقاله به تفصیل بیان شد.

یادداشت‌ها

۱. بنیچه (به ضم باء) ظاهراً از کلمه «بن» به معنی ریشه اخذ شده و به معنی اساسنامه است و در اصطلاح مالیه سابق عبارت است از صورت تقسیم مالیات هر ده بر آب و خاک آن ده که سهم هر جریب زمین با ساعت آب یعنی واحد مالیاتی را معین و بدهی هر ملک را از کل مبلغ مالیات مشخص نماید. برای اینکه قشون‌گیری هم مثل مالیات بر پایه و اساسی مستقر شود بنیچه مالیاتی را مأخذ دادن سرباز هم مقرر داشتند. لذا تعهد اهالی هر ده مبنی بر آماده کردن عده‌ای سرباز برای حکومت را نیز بنیچه گفته‌اند (معین، ۱۳۸۶، ص. ۲۹۰).
۲. خدمت اجباری خصوصی که در آن تنها افراد روستاها مکلف به گذراندن دوره سربازی بودند، در مقابل خدمت اجباری عمومی قرار دارد. در خدمت اجباری عمومی همه افراد کشور موظف به گذراندن دوره سربازی هستند و فرقی بین روستا و شهر نیست. قانون خدمت اجباری عمومی کمی بعدتر در مجلس شورای ملی پنجم به تصویب رسید (مذاکرات مجلس سوم جلسه ۷۱).

۳. ایشان در مجلس دوم، توسط علما به مجلس معرفی و در کنار چهار نفر دیگر، به عنوان یکی از مجتهدین طراز اول انتخاب شد (ذاکری، ۱۳۹۰).

۴. برخی از نویسندگان از قانون دیگری که به پیشنهاد کمیسیون مختلط قرارداد نظامی ۱۹۱۹ تهیه شده بود و در تاریخ ۲۶ سرطان (تیر) ۱۳۰۱ ه.ش به تصویب مجلس شورای ملی رسید، نام برده‌اند (عاقلی، ۱۳۷۷، صص. ۲۱۴-۲۱۶)، که در مراجعه به مشروح مذاکرات جلسات مجلس شورای ملی چهارم مشخص شد که در تاریخ مذکور، مجلس شورای ملی جلسه‌ای نداشته است، همچنین جستجوی نویسندگان این مقاله در یافتن قانونی که در چنین تاریخی یا قریب به آن به تصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد بی‌نتیجه ماند. جهت مشاهده مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی در آن تاریخ ر.ک: <http://yon.ir/ical>

۵. مشروح سخنرانی شهید مدرس در جلسه مورخ ۱۶ آذر ۱۳۰۴ به شرح زیر است: «عقیده من این است که قشون عمومی را تمام دنیا از اسلام اتخاذ کرده‌اند و آنهایی که در تاریخ دیده‌اند می‌دانند، روز اولی که پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مبعوث شد یکی از احکامی که آورد جهاد بود. یعنی در ۱۳۰۰ سال قبل. پس تاریخ نشان می‌دهد که در ۱۳۰۰ سال قبل قشون عمومی و اجباری بوده است و این مسئله‌ای است که آقایانی که اهل فقه هستند می‌دانند که یک بابی از ابواب کتب فقه ما سبق و رمایه است... پس باید عموم مسلمین محیط باشند از برای اینکه اگر اتفاقی افتاد بتوانند دفاع کنند و اگر اتفاق بیافتد، جهاد هم می‌توانند بکنند... بناء علی‌هذا هر مسلمانی که عقیده به نماز و خمس و زکات و حج دارد، باید به جهاد و دفاع عقیده داشته باشد و این عقیده هم همین طوری فایده ندارد که من عقیده داشته باشم اگر دزد خانه آمد در بروم. اینکه فایده ندارد. باید یاد بگیرم که در نروم. اما این یکی را نباید یاد گرفت و هر وقت دشمن آمد آن وقت آدم در برود! بنده عقیده‌ام این است که هر کس صاحب این عقیده باشد منکر ضروری از ضروریات دین اسلام است، یعنی کافر است... آن وقتی که بنیچه را قرار دادند که اجباری خصوصی باشد، یا شاید قدرت نداشتند و یا اگر قدرت داشتند چون مردم مهیا نبودند نمی‌شده است. لکن امروز عقیده این است که مردم هم مهیا هستند چون دیده‌اند که اکثر بلکه تمام دنیا بلد هستند. من ژاپون و آنجا نرفته‌ام. ولی اینجاها که می‌شنوم می‌گویند همه مردم بلد هستند. ما هم می‌خواهیم بلد باشیم. حال اگر آقایان طریقی برای اینکه همه جنگ کردن را بلد باشند غیر از این طریق در نظر دارند همان را پیشنهاد کنند، برای اینکه مقصد این است که همه یاد بگیرند... از این جهت من موافقم و گمان می‌کنم به آن ترتیبی که در نظر است اگر دولت موفق بشود آن ترتیب را اجرا کند، خیلی خوب است و آن ترتیب این است: جوان‌هایی که می‌روند زیر اسلحه، دو چیزشان

محفوظ باشد؛ یکی صحتشان که خیلی مهم است و دیگر اخلاقشان و اگر این دو کار را کردیم بهترین قدمی است که از برای مملکت برداشته‌ایم و این کار بسیار خوب است. چه عیب دارد که پسر من زیر اسلحه برود؟ آیا شما هیچ‌جا شکل و عکس حضرت امیر را که دیده‌اید بی‌شمشیر [باشد؟] ... ولیکن ضمناً عرض می‌کنم که این تکلیف بر مسلمین واجب است. چون دیدم بعضی از آقایان نظرشان بر غیرمسلمین هم هست عرض می‌کنم بر غیرمسلمان واجب نیست... لدی‌الافتضا [دولت] می‌تواند آنها را استخدام کند. اما اگر او حاضر نشود دولت نمی‌تواند مجبورش کند».

۶. در سال ۱۳۰۷ در پی اقدامات ضد دینی مأموران حکومت و در اعتراض به اجرای قانون خدمت و وظیفه عمومی و متحدالشکل کردن لباس و کلاه پهلوی، قیامی در تبریز به رهبری آیت‌الله میرزا صادق تبریزی و شیخ ابوالحسن انگجی به وقوع پیوست (امیراحمدی، ۱۳۷۳، صص. ۲۶۲-۲۶۶ و نیکبخت، ۱۳۸۷، ص. ۴۱۲). مردم با ورود مأموران سربازگیری بازارها را به مدت سه روز تعطیل کرده و هنگامی اقدام به بازگشایی آن کردند که سه مسلسل در مدخل بازار، برای تهدید بازاریان قرار داده شد (مجتهدی، ۱۳۲۷، ص. ۱۰۳). درباره علت قیام علمای تبریز علیه نظام اجباری می‌توان به برخورد نامناسب مأموران سربازگیری، وضعیت نامناسب پادگان‌ها، عدم اعتماد مردم به افسران قزاق (نیکبخت میرکوهی و صدیقی نجوانی، ۱۳۸۳، صص. ۱۸۱، ۱۹۲ و ۲۹۵)، مبارزه با سیاست‌های ضددینی رضاشاه و عدم اعتماد مردم به رژیم اشاره کرد (سیدعلوی، ۱۳۶۶، ص. ۷۲). در این جریان آیت‌الله میرزا صادق تبریزی به کردستان و سپس به قم تبعید شد و بدین ترتیب قیام سرکوب شده و خاتمه یافت (مخبر، ۱۳۷۱، ص. ۲۸۴).

۷. متن کامل نامه مهاجرین که حاوی خواسته‌های شش‌گانه آنان از دولت بود به شرح زیر است: «اولاً. راجع به نظام اجباری در اصل مطلب که لزوم قشون برای مملکت باشد، هیچ عاقلی نمی‌تواند اظهاری بکند. منتهی به واسطه مأنوس نبودن اهالی با اصول جدید قشون‌گیری و سوء اجراء آن از طرف مأمورین و غیره در اهالی و غیر هم اضطراب و نگرانی ایجاد شده است که باعث حرکت داعیان گردید و از هیئت دولت تقاضا می‌کنند که الغاء قانون نظام اجباری شود و در صورت عدم امکان درخواست می‌کنیم که امر به تعطیل و فک مضمولین و مأخوذین نمایند و تجدید نظر در دوره هفتم مطابق قانون اساسی که در قانون مزبور تجدید نظر به عمل آید که نواقص آن مرتفع شده و بیشتر بر وفق احتیاجات و اخلاق مملکت باشد؛ مطلب ثانی راجع به بودن پنج نفر از علماء به عنوان طراز اول در مجلس که مطابق قانون

اساسی باید معمول گردد. در این باب هم استدعا می‌کنیم که از طرف دولت کمک و مساعدت لازمه بشود که این ماده قانون اساسی مجری گردد؛ مطلب سوم راجع به مطبوعات است که اغلب مندرجاتی برخلاف دیانت و روحانیت منتشر می‌کنند که اسباب انزجار قلوب و نگرانی طبقه روحانی می‌شود و مستدعی هستیم بر طبق قانون مطبوعات ناظر شرعیات چنانچه در مرکز هست، در همه ایالات و ولایات هم معین شود که جداً برحسب قانون جلوگیری سخت نموده و مجازات به عمل آید؛ مطلب چهارم راجع به جلوگیری از منهیات شرعی و فحشا است که خود دولت نیز در این باب بذل مساعی می‌فرمایند، منتهی باید مقرر فرمائید مراقبت کامل به عمل آید که جداً جلوگیری تامه بشود؛ مطلب پنجم راجع به تنظیم محاضر شرعیه مطابق مواد هشت‌گانه اصول محاکمات؛ مطلب ششم پروگرام مدارس خارجه باید مطابق پروگرام وزارت معارف و مدارس داخله باشد».

کتابنامه

۱. آریابخشایش، یحیی (۱۳۸۸). «نظام اجباری». *مطالعات تاریخی*، جلد ۲۵، (۶)، صص. ۴۴-۸۵
۲. آشنا، حسام‌الدین (۱۳۸۸). *از سیاست تا فرهنگ، سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران (۱۳۰۴-۱۳۲۰)*. تهران: سروش.
۳. احتشام‌السلطنه، محمود میرزا (۱۳۶۷). *خاطرات احتشام‌السلطنه*. تحقیق سیدمحمد مهدی موسوی، تهران: زوار.
۴. احمدی، حسین (۱۳۹۸). *خدمت و وظیفه عمومی از منظر حقوق ایران، فقه امامیه و اسناد حقوق بشر (پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی)*. دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، تهران، ایران.
۵. اسماعیلی، علیرضا (۱۳۷۵). «اسنادی درباره نهضت و مهاجرت علمای اصفهان به قم (۱۳۰۶ش)»، *گنجینه اسناد*. جلد ۲۳-۲۴، (۶)، صص. ۷-۷۷.
۶. اصفهانی، نورالله (۱۳۷۸). *مکالمات حاجی مقیم و مسافر*. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۷. امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳). *خاطرات نخستین سپهبد ایران*. تحقیق غلام‌حسین زرگری‌نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
۸. امینی، داود (۱۳۸۵). «بررسی نقش حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی در انقلاب مشروطیت و رهبری مشروطه خواهان اصفهان»، *گنجینه اسناد*، جلد ۶۲، (۱۶)، صص. ۲۶-۵۴.

۹. انتخابی، نادر (۱۳۹۰)، ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه، تهران: نگاره آفتاب.
۱۰. باقی، عبدالعلی (۱۳۷۰). مدرس مجاهدی شکست ناپذیر. قم: تفکر.
۱۱. بصیرت‌منش، حمید (۱۳۹۲). علما و رژیم رضا شاه: نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۱۲. حائری، عبدالهادی (۱۳۸۱). تشیع و مشروطیت در ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۳. حکمت، علی‌اصغر (۱۳۵۲). «یادداشت‌هایی از عصر پهلوی (روحانیون)». خاطرات وحید، جلد ۲۹، (۱)، صص. ۱۹-۳۲.
۱۴. خواجه نوری، ابراهیم (۱۳۵۸). بازیگران عصر طلایی. تهران: جاویدان.
۱۵. ذاکری، علی‌اکبر (۱۳۹۰). «اولین انتخاب و آخرین تلاش‌ها برای تعیین مجتهدان ناظر بر مجلس مشروطیت». حوزه، جلد ۲۸، (۱۶۱)، صص. ۱۴۴-۲۰۵.
۱۶. ذکات، محمود (۱۳۹۲). «جریان‌های اسلامی ناسازگار با قدرت در دوره پهلوی اول». مطالعات تاریخی، جلد ۴۲، (۱۱)، صص. ۱۰-۳۱.
۱۷. رضوی، کمال (۱۳۹۳). «برهم کنش مرجعیت، حکومت و جامعه در دوران مرجعیت آیت‌الله بروجردی». تاریخ اسلام و ایران، جلد ۲۱، (۲۴)، صص. ۷۵-۱۱۶.
۱۸. زنجانی، حبیب‌الله (۱۳۵۵). «جنگ و جمعیت در قرن بیستم، دانشکده (دانشگاه تهران)». جلد ۹، (۳)، صص. ۱۷-۲۸.
۱۹. سیدعلوی، سیدابراهیم (۱۳۶۶). «بیان صادق». کیهان اندیشه، جلد ۱۶، (۳)، صص. ۶۷-۸۳.
۲۰. شکیب، نعمت‌الله (۱۳۷۲). علل سقوط رضاشاه. تهران: آثار.
۲۱. شهید آیت‌الله مدرس به روایت اسناد (۱۳۷۸). تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
۲۲. صفایی، ابراهیم (۱۳۵۲). ده نفر پیشیناز (حاج آقا نورالله اصفهانی). تهران: انجمن تاریخ.
۲۳. عاقلی، باقر (۱۳۷۷). رضا شاه و قشون متحد الشکل. تهران: نشر نامک.
۲۴. عباسی، محمدحسین (۱۳۹۴). نگرشی بر خدمت وظیفه عمومی در پرتو قانون اساسی و نظام حقوقی ایران (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.
۲۵. علوی، سیدجواد (۱۳۷۰). «آیت‌الله بروجردی در بروجرد». مجله حوزه، (۴۳)، صص. ۳۱۱-۳۴۲.
۲۶. علی بابایی، غلامرضا (۱۳۸۵). تاریخ ارتش ایران (از هخامنشی تا عصر پهلوی). تهران:

انتشارات آشیان.

۲۷. فقیه‌حقانی، موسی (۱۳۸۴). «همایش بزرگداشت هشتادمین سالگرد نهضت آیت‌الله شهید حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی». تاریخ معاصر ایران، جلد ۳۴، (۹)، صص. ۲۸۷-۳۱۱.
۲۸. قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۴۶). «ورقی از تاریخ ارتش ایران: تاریخچه سربازگیری در ایران». بررسی‌های تاریخی، جلد ۸، (۲)، صص. ۶۴-۹۲.
۲۹. کرونین، استفانی (۱۳۷۷). ارتش و حکومت پهلوی. ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: انتشارات خجسته.
۳۰. مجتهدی، مهدی (۱۳۲۷). رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. چاپخانه نقش جهان.
۳۱. مخبر، عباس (۱۳۷۱). سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. تهران: طرح نو.
۳۲. مدرسی، علی (۱۳۶۶). مدرس. تهران: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران.
۳۳. مرسلوند، حسن (۱۳۶۹). زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران. تهران: الهام.
۳۴. معین، محمد (۱۳۸۶). فرهنگ معین. تهران: ادنا.
۳۵. مکی، حسین (۱۳۵۷). تاریخ بیست‌ساله ایران (انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله دیکتاتوری پهلوی). تهران: امیرکبیر.
۳۶. مکی، حسین (۱۳۵۹). مدرس قهرمان آزادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۷. ملائی‌توانی، علی‌رضا و سهیلی، سیده‌فاطمه (۱۳۹۴). «اندیشه تشکیل ارتش ملی در نخستین دوره مجلس شورای ملی». تاریخ اسلام و ایران، جلد ۲۶، (۲۵)، صص. ۲۰۵-۲۲۸.
۳۸. ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران: علمی، چاپخانه مهارت.
۳۹. منظورالاجداد، محمدحسین (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست (اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی، ۱۲۹۲ تا ۱۳۳۹). تهران: انتشارات شیرازه.
۴۰. میراحمدی، منصور و جباری‌نصیر، حسن (۱۳۸۸). «گونه‌شناسی مواضع عالمان شیعی در قبال سیاست‌های دولت مطلقه شبه مدرن پهلوی اول». مطالعات انقلاب اسلامی، جلد ۱۹، (۶)، صص. ۱۶۳-۱۹۷.
۴۱. نجفی، موسی (۱۳۷۸). اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
۴۲. نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۷۷). «بازگشت به اسلام، از مدرنیسم به نظم اخلاقی». ترجمه عباس کشاورزشکری، مجله متین، (۱)، صص. ۳۵۹-۳۸۲.

۴۳. نوروزی فرسنگی، احمد (۱۳۸۵). *ارتش در تاریخ و انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات زهد.
۴۴. نیازی، محمد و شالچی، وحید (۱۳۹۲). «شکل‌گیری نظام وظیفه در پیوند با پروژه ملت‌سازی حکومتی دوره پهلوی اول». *جامعه پژوهی فرهنگی*، جلد ۸، (۰)، صص. ۱۱۷-۱۵۵.
۴۵. نیکبخت میرکوهی، رحیم و صدیقی نخجوانی، حاج رضا (۱۳۸۳). «تغییر لباس و قیام مردم تبریز». *مجله مطالعات تاریخی*، (۴)، صص. ۱۷۲-۲۱۹.
۴۶. نیکبخت، رحیم (۱۳۸۷). *نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران*. تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
۴۷. یکرنگیان، حسین (۱۳۸۴). *سیری در تاریخ ارتش ایران (از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰)*. تهران: خجسته.

